



این روزنامه هر ماه یک بار

در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:

Berlin-Charlottenburg,

Leibnizstr. 64

# کافه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالیانه

در ایران ... ۳ تومان

در آلمان ... ۶۰ مارک

در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

۷ فروردین ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غرة ذی الحجه سنه ۱۳۳۸ = ۱۶ اوت فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Jahrg. 5 • Nr. 8 • Neue Folge

## نکات و ملاحظات

من حیث المجموع بدین آفت گرفتارند منشاء مضحکهای عجیب و مسخره‌های غریبی میکند که اطفال تمام عالم بر او میخندند خصوصاً که آن قوم در تجربه امور اجتماعی هم خام و بی تجربه باشد و تازه عنان امور را بدست خود گرفته و مثل طفل بی‌زبان و اقتان و خیزان تقلید مردان بزرگوارا می‌خواهد دریاورد و ولی و وصی هم از نق و نق و غر و غر و بهانه گیری او تنگ آمده طوعاً یا کرهاً از قیومت و نظارت دست کشیده و اداره مال و ثروت او را بخود او واگذاشته باشند.

عوام یک دسته خصایل مشترک و حالات مخصوص و افق نظر تنگ و یک سلیقه مخصوص و ترتیب تفکر و استنتاج و یک خواص روحی<sup>(۱)</sup> دارد که مخصوص خود این طبقه بوده و مشترک بین همه افراد آن و مابه‌الامتیاز آنهاست. ده خود را مدار دنیا و مرکز عالم دانسته بیگانها را یکقلم دشمن خود فرض کرده میان جرف راست و دروغ فرق نمیتواند بگذارد، سؤ ظن مفراط دارد، بهمه حرکات و سکنات مردم معانی عجیب میدهد، چیزهای کوچک را بزرگ میکند و از آنها نتایج بزرگ استخراج میکند، در روایت مقید بدقت نیست و

هیچ دردی اجتماعی بالاتر از مرض جهل عمومی نیست. مقصود درست آن چیزی است که در اصطلاح آرا «عوام عقل خام» بوند مردم» گویند. اگر تمام اسباب سعادت و بدبختی شخصی و فردی را در دنیا بترتیب درجات اهمیت و تأثیر ان اسباب پشت سر هم ترتیب کنید درجه اول را صحت بدن دوم مال سوم عقل میگیرد و باقی اسباب درجه چهارم و پنجم و ششم را خواهند داشت. ولی در اسباب خوشبختی یک هیئت اجتماعی و یک ملت گذشته از بعضی عوامل طبیعی خلقت و حوادث کونی بلا شک علم و تربیت عمومی درجه اول بلا اول را دارد و اعظم کل اسباب و عوامل است. عقل فطری در هیئت اجتماعی اگر چه دخالت مهم دارد ولی در مقابل علم عمومی اهمیتش کمتر است. مال و ثروت هم تا اندازه‌ای با علم کسب میشود. بهمین نسبت است بدبختی و ذلت که بزرگترین سبب آن در یک ملت عامی و آبی بودن اکثریت و مخصوصاً طبقه عامه آن است و همین است که «بودن از عوام» بلای است از بزرگترین بلیات دنیا و قومی را که

Psychologie (۱)

اسم خانواده پادشاه این مملکت «پو» است و نام خود او «سی» (۱) است و پادشاه در روی تخی مینشیند که اطراف آن طلائی است. یک تاجی (یا کلاهی) رسر میگذارد با پیراهنهای طلائی و یک قبائی میپوشد از زربفت که با مرواریدها و جواهرات مزین است.

اما زی مردم - مردها زلفهای خود را کوتاه میزنند و کلاههای سفید پوستی میگذارند و پیراهنهای سرباز میپوشند که سر از توی آن میگذرد و در قسمت پائین از دو طرف باز است. آنها عمامه و بالا پوش هم دارند و پارچههای زری درست میکنند از قاشهای بافته شده. زنها پیراهنهای گشاد و بالا پوشهای بزرگ میپوشند. زلفهای آنها از جلو سر تابیده شده و یک گیس ساخته میشود و در پشت سر باز گذاشته و سرازیر انداخته میشود و با گلهای طلائی و نقره‌ای آرایش داده میشود و بالا و پائین آن یک شده از مرواریدهای رنگارنگ روی دوش آنها آویزان است.

پادشاه در این مملکت غیر از پایتخت خود قریب دوازده نقطه مقرهای کوچک دارد درست مثل قصرهای تابستانی در چین. هر سال در ماه نیسان یا ایار آنجاها میرود که بحال بیاید و در ماه تشرین ثانی پایتخت بر میگردد. گاهی پادشاه بعد از جلوس بتخت سلطنت در میان فرزندان خود با هوش‌ترین آنها را انتخاب کرده و اسم او را در یک سندی نوشته و آنرا در یک نامهٔ مهوری در خزینهٔ خودش نگاه میدارد بدون آنکه پسران دیگر او یا وزرا مضمون آنرا بدانند. وقتیکه شاه میمیرد مجلس (شاهزادگان و وزرا) نامه‌را بیرون میآورند و آن کسی که اسم او در آن پاکت مهور بیرون میآید باید بتخت نشاندیده شود. و شاهزادگان دیگر باید بمنصب سرحدات معین شوند و باین قرار دیگر برادران همدیگر را نمی‌بینند. بومیان پادشاه خودشانرا بنام «ایسا» میخوانند (لفظ قدیمی آن بنا بر قول کافعی «ایست» است که همان لفظ فارسی «ایزد» باشد) و زن او را «فانگ یوسو» و پسران او را «شای» (شاه) مینامند. از جملهٔ رجال و مأمورین بزرگ آنها یکی «موهو» است («موغو» در آوستا و «ماگو» در فرس قدیم - نفع) که امور قضائی و جنائی را اداره میکند. دیگر «نیهوان» که امور خزینه در دست اوست که او باز میکند و می‌بندد. دیگر «تی تسا» او است که اسناد رسمی و سایر امور بعهدهٔ او محول است. بعد از اینها در مقام «اولوهوتی» میآید که بیوات سلطنتی را اداره میکند و «سی یوپو» (در ژاپونی «سی پاپوت») که امور نظامی و لشکری را در تمام مملکت نظارت میکند (۲). این مأمورین در زیر دست خود نیز اجزا دارند که هر یک از آنها امور ادارهٔ خود را میگرداند. سربازها زره و نیزه و سپرهای گرد و شمشیر و کمان و تیر و فلاخن دارند. آنها در جنگها فیلها دارند که لشکریان سوار آنها میشوند و صدها دنبال آنها میروند.

(۱) این یک اشتباهی است که از لفظ «یوسی» که اسم ایران است در زبان چینی ناشی شده.

(۲) «سی یوپو» همان «سیاهت» پهلوی است که از «سیادا» ی آوستائی و «سیادا» ی فرس قدیم میآید (سهبید در فارسی).

این فصل را از زبان چینی ترجمه میکنم و با استاد هیرث و استاد جکسون برای بعضی اشارات که راجع بعضی تلویحات کتاب کرده‌اند تشکر میکنم. اینک فصل مزبور:

«یوسی» (۱) ایران پایتخت خود را دارد در سولی (سلوکیه - مدائن). این مملکت در مغرب نیومی (۲) واقع شده و در زمان قدیم تیا اوچی (کلده) نامیده میشد. بعد مسافت آن از تائی (۳) ۲۴۲۲۸ لی (۴) است. خود شهر یک مسافتی بقدر ده لی مربع و بیشتر از صد هزار خانوار سکنه دارد. یک نهری از سمت جنوبی از میان شهر رد میشود. خاک مملکت مسطح و پست است و طلا و نقره و «توشی» (۵) و مرجان و عنبر و «چوکو» (۶) و عقیق بعمل میآورد و همچنین خیلی مرواریدهای بزرگ. شیشه‌های شفاف و تاریک، بلور، فیروزه (۷) الماس (که آنرا یک نوعی از لاجورد میدانستند) فولاد، مس، حلبی، جیوه، چندین انواع منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای، قالی و قالیچه‌ها، چرم گوزن قرمز، کندر، زردچوبه، میعه، «تسنگمو» (تحت اللفظ چوپ سبز) و سایر مواد خوشبو، فلفل، فلفل دراز، شکر، خرما، ایرانی (تحت اللفظ خرما هزار ساله)، یک نوع از میوه‌های زیر زمینی (۸)، هلیله (هولی‌لو)، مازو (وشی‌سی) نمک و مواد شیشه بآن.

آب و هوا گرم است و خانواده‌ها در یک یخچال می‌نشینند. در مملکت چندین دشتهای ریگ زار هست که بواسطهٔ نقل آب از نهرها آبیاری میشود (مقصود کردن جویها است). نباتات و حیوانات این مملکت (تحت اللفظ حبوبات و مرغها و چهار پایان) عموماً شبیه است بمال چین ولی آنجا برنج و ارزن نیست. این مملکت اسبهای مشهوری بعمل میآورد (۹) و همچنین خرهای بزرگ (قاطر) و شترهایی که بعضی از آنها اغلب روزی ۷۰۰ لی راه میروند. خانواده‌های متمول از این حیوانات خیلی و حتی چندین هزار رأس دارا هستند.

علاوه بر اینها در این مملکت فیلهای سفید و شیرها (۱۰) بعمل میآیند و تخم مرغهای بزرگ. آنجا یک مرغی است که در شکل شبیه بستر است. وی با دو بال خود میپرد ولی نه چندان بلند و هم علف و هم گوشت میخورد و همچنین میتواند آتش را بلعد.

(۱) این کله اسم ایران است در زبان چینی. (۲) تائی اسم قدیم «تائونگ فو» ی حالیه است.

(۳) لی یک مقیاس مسافت چینی است مساوی ۴۴۴ متر و در قدیم معادل ۰۷۷ متر بوده است.

(۴) یک مخلوط فلزی است و شاید نوعی از برنج باشد و در زبان اویغور و لهجه‌های ترکی «توج» و «توج» و «توج» هست.

(۵) بزبان چینی Chō Kū (۶) بزبان چینی Sō Sō (۷) Tuber (۸) شهرت و افتخار ایران باسبهای خوب از زمان خیلی قدیم است. در آوستا و کتیبه‌های هخامنشیان نیز دیده میشود. داریوش از فارس باین عبارت حرف میزند:

«مملکت قشنگ اسبهای خوب و آدمهای خوب» و همچنین یک کله در «یست» هم هست که معنی آن چنین است «دارای اسبهای خوب».

(۹) فیل و خصوصاً سفید آن در هند و سیام است و اصلاً ایرانی نیست برای اینکه در آثار قدیم اثری از آن دیده نمیشود اگرچه در شاهنامه خیلی بییل سفید اشاره میشود، شیر در منقورات شوش و تحت جمشید نقش شده.

«ای «پسر آسمان» شاهنشاهی بزرگ، آنکه اورا آسمان زائیده است آرزومندم که در آن نقاط که آفتاب طلوع میکند شما همیشه (سلطنت کنید) پسر آسمان در میان «هان». کوهوتو<sup>(۱)</sup> پادشاه پوسی با ملیونها کرنش و نیاز محترمانه این هدایا را بدربار شما تقدیم میکند.»

از آن زمان باین طرف هیئت فرستادگان برای آوردن باج هر ساله فرستاده میشود.

## مناظره شب و روز

علم زمین شناسی

### غربی:

علم وصف الأرض از روی طبقات سنگهای مختلف و متمایز عمر دنیا که روی هم سوار شده و کوهها را تشکیل داده‌اند منتهی است مدید است که ثابت نموده که کره زمین خیلی قدیمی است و از روی خواص و صفات مختلفه این طبقات سنگی که مثل ورقهای پیاز روی یکدیگر سوارند و از روی چگونگی و کلفتی و نازکی طبقات مذکور علمای فن برای هر طبقه‌ای یک دوره‌ای از زمان معین نموده‌اند که در ظرف آن دوره طبقه مذکور از حالت اول خود که گل ولای و شن و لجن بوده بحالت حجری در آمده و سنگ شده است. امروز دوره‌های مزبور را به ۱۲ تا ۱۵ قسمت نموده‌اند و هر عده از این دوره‌ها را هم یک عهد و زمانی نسبت میدهند و مثلاً میگویند که دوره اول و دوم و سوم در عهد اول و دوره چهارم و پنجم و ششم و هفتم در عهد دوم واقع شده و هکذا هر چند دوره‌ای را در یک عهد معینی قرار میدهند و عده این عهدها را باختلاف بعضی از علما چهار و اغلب پنج نوشته‌اند. و برای اینکه این مسئله بهتر مفهوم و روشن گردد باید عمر انسانی را در خاطر آورد که مثلاً عمر یک انسان ۷۰ ساله‌ها که هفتاد دوره اختلاف فصول را دیده میتواند بچهار عهد منقسم نمود: عهد طفولیت، عهد جوانی، عهد برائی، عهد پیری و معلوم است که بهر یک از این عهود چهارگانه یک عده سال قرار میگیرد و همین حکم را هم زندگانی زمین دارد. علمای فن مزبور امروز طول اقل عمر زمین را بطور یقین تخمیناً صد میلیون سال و طول اکثر آنرا خیلی بیشتر و بعضیها تا هفتصد و هشتصد میلیون سال معین نموده‌اند و برای آنکه طول مدت هر عهدی نسبت به عهدهای دیگر بهتر محسوس گردد علمای مذکور این صد میلیون سال را که طول اقل عمر زمین است یک شبانه روز یعنی ۲۴ ساعت گرفته و از روی آن هر عهدی را با ساعت و دقیقه معین نموده‌اند از قرار ذیل:

اما قوانین جنایات آنها - مجازات بقتل معمول است و مقصراً آویخته و تیر باران میکنند. مجازات درجه دوم حبس است. و قتیکه پادشاه تازه بتخت می‌نشیند محبوسین را آزاد میکند. تقصیرات خفیف بواسطه بریدن دماغ یا پای مقصر، تراشیدن سر یا تراشیدن نصف سر یا بواسطه تشهیر کردن بواسطه یک تخته در دور گردنش و راهزنی بواسطه حبس ابدی مجازات میشوند. زناى محصنه با زن یکی از نجبا مجازاتش تبعید زانی و بریدن گوشها و دماغ زانیه است.

مالیات اراضی بشکل یک بده نقدی گرفته میشود که از روی تخمین و تمیزی قطعه‌ای که مالیات دهنده مالک آنست ادا میشود. مردم خدای آتش و خدای آسمان<sup>(۱)</sup> را پرستش میکنند. شیوه خط آنها با مال «هو»ها (تاتارها) مختلف است. خواهر خود را بزنی گرفتن خواه عقد و خواه جاریه<sup>(۲)</sup> در میان آنها زیاد است و سایر وصلتهای ازدواجی هم عقید میشود بدون مراعات رتبه و مقام. در این خصوص آنها قطعاً تنگین‌ترین و کثیف‌ترین همه ملل خارجه هستند. اگر در میان مردم یک دختری باشد که بالاتر از ده سال داشته و قشنگی مخصوص داشته باشد شاه اورا در حرمخانه خود میبرد تا اورا تربیت و بزرگ کرده آنگاه در مقام التفات و بخشش بیک کسی که خدمت کرده و مستحق لطف شده بدهد. جسد مرده‌ها عموماً بیرون گذاشته میشود (تحت اللفظ «گذاشته میشود») روی تپه‌ها. تا یکماه لباس ماتم میپوشند.

تنها رهبانان که خارج از شهرها زندگانی میکنند ترتیب دفن اموات را بلدند و این جمع را در ایران «مردم نجس» میگویند اگر یکی از اینها بشهر یا یک میدان و بازار عمومی بیاید باید زنگوله حرکت بدهد تا خود را از مردم دیگر تمیز دهد<sup>(۳)</sup>.

در این مملکت روز اول سال نو در ماه ششم است (زویه فرنگی). بزرگترین اعیاد آنها روز هفتم ماه هفتم است و روز اول ماه دوازدهم<sup>(۴)</sup>. در این روزها (یا در آن روز) عامه مردم بحکم پادشاه بیک ضیافت عمومی دعوت میشوند که آنجا موسیقی مینوازند و همه با هم شادمانی و خوشگذرانی میکنند. بعلاوه در روز دوازدهم ماه اول هر کسی قربانی بارواح اسلاف خود می‌آورد.

در عهد شون کوی<sup>(۵)</sup> این مملکت بدربارچین یک سفیر فرستاد که پیغامی و باجی آورد. پیام چنین بود:

(۱) مقصود «میترا» است. Concubine (۲)

(۳) رهبانی که کارشان تجهیز و تدفین اموات است موسوم به «ناساسالار» میباشد برای تفصیل کار آنها و فرقتان از سایر مردم بکتاب چکسن «ایران قدیم و حالیه» رجوع کنید.

(۴) گمان میکنم اولی نوروز و دومی مهرجان است (مترجم ایرانی).

(۵) شون کوی (shōn kui) اسمی است که عهد سلطنت «مینگتی» داده شده. او پادشاه از خاندان وی شمالی بود و سلطنت نصف شمالی چین از سنه ۵۱۶ تا ۵۲۸ میلادی با او بود.

(۱) کوهوتو در لهجه کانتونی «کووتو» یعنی «گواذ» یا «قباد» اول (۴۸۸ - ۵۳۱ میلادی) است.

هزار سال است و همچنین روایت کرد بن عبد الصمد بن معقل که او از وهب بن منبه شنید که میگوید که از دنیا پنج هزار و شش صد سال گذشته و من هر زمان از آنرا با سلاطین و انبیاء که در آن بوده‌اند میشناسم. گفتیم بوهب که دنیا چقدر است گفت شش هزار سال.

[نقل از تاریخ طبری، سلسله ۱، جلد ۱، صفحه ۸]

این احادیث شریفه از فحول علما مثل کعب الأحبار و وهب بن منبه تمام مزخرفات کفار جدید را باطل و هباء مثنوراً میکنند. واقعا لاطائلات این اهالی افرنجی مُضَحِّک الثکلی است. بعضیها عمر آفتاب را کرورها سال مینویسند، برخی عمر زمین را کدک و آنرا منقسم بدوره‌های مختلفه میکنند مانند دوره مخ و آب و غیره سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله که انسان از خنده نمیتواند خود داری کند. بقول خودشان علمی (۱) اختراع کرده‌اند که آنرا «جیولوجیا» مینامند که مثل اساطیر اولین است و هر کس را بخنده در میآورد. در باغ وحش برلین در مقابل در دخول شکل یک حیوان خیالی را از سنگ ساخته‌اند و زیرش نوشته‌اند این حیوان تقریباً بیست میلیون سال قبل از این میزیسته است و من وقتی که از سفر حج با آخوند ملا عبد العظیم بواسطه اسناد طرق مجبوراً بآن بلده کفر نزول نمودم و این مجسمه مضحک با این شرح و وصف را خواندیم باندازه‌ای از عقول ساده این فرنگیها خندیدیم که آخوند ملا عبد العظیم مجبور بتجدید طهارت گردید. الله ازین ساده لوحی! فالحمد لله الذی نور عقولنا بیرکة الاسلام و سکر آله!

جامع المقول و المقول.

### معرفت ادیان و اقوام

### غربی:

دین بودائی که از جانب بوذا مؤسس آن در قریب پانصد سال پیش از میلاد مسیح وضع شده بقدر کافی معروف است و علاوه بر اینکه امروز یکی از بزرگترین ادیان دنیا و دارای قریب ۳۵۰ میلیون پیروان است تحقیق و تتبع تاریخ و گذارش آن هم بسیار هوس انگیز است مخصوصاً که با تاریخ قدیم ما هم علاقه زیادی دارد و در باختر و زابلستان و خوارزم و بخارا خیلی منتشر بوده است. لفظ «بت» در فارسی هم از کلمه «بودا» بعمل آمده. از غربت تاریخ این دین هجرت آن کیش است از محل ظهور خود بطوری که امروزه تقریباً در وطن اصلی خود یعنی هندوستان پیروان او در حکم معدوم است چه بموجب احصائیه اخیر رسمی سنه ۱۳۲۹ در تمام هند فقط ۸۷۴ ۳۳۶ نفر بودائی هست که در مقام قیاس بجمعیت هند (۳۲۳،۹۳۱،۳۱۳ نفر) خیلی کم و در حکم عدم است. در این باب دین بودائی قدری شباهت بدین قدیم ایران دارد که امروزه قسمت بزرگی از آن عده کمی هم که از پیروان آن کیش یزدانی که مهد ظهور و تخت عظمتش در «ایران پاک» بوده باقی است از تعصب و ظلم برادران نژادی خود جلائی وطن کرده و بهندوستان پناه برده‌اند تا مانند سایر همکیشان بدبخت خود که در وطن اصلی مانده‌اند علاوه بر تحمل جور و آزار تحمل ناپذیر دائمی در هر چند سالی یکبار معروض قتل عام و تاراج و اسباب شهرت و مرید بازی بعضی آخوندهای تازه فارغ التحصیل نگردند.

(۱) قسمت مهمی از این قطعه مقاله از تحقیقات جناب شوپروس (von H. W. Scho-meruss) در روزنامه «شرق جدید» آلمان مأخوذ است.

اسم عهد	طول تخمینی	طول بمقیاس ساعت و دقیقه
۱ - عهد ابتدائی	(تخمیناً ۵۲ میلیون سال)	۱۲ ساعت ۳۰ دقیقه
این عهد ابتدای ظهور موجودات جاندار است که تماماً در آب میزیسته‌اند. هنوز حیوانات قترات دار بوجود نیامده بوده است.		
۲ - عهد اول	(تخمیناً ۳۴ میلیون سال)	۸ ساعت ۵ دقیقه
در این عهد حیوانات قترات دار بی تنفس ربوی از قبیل ماهی و بعد حیوانات با تنفس ربوی و حتی حیوانات خاکی و دست و پا دار از قبیل قریبغه و بعد حشرات ساده ظهور کردند ولی باز حشرات و خزنده‌های کامل و طیور و حیوانات پستان دار بوجود نیامده بودند.		
۳ - عهد دوم	(تخمیناً ۱۱ میلیون سال)	۲ ساعت ۳۸ دقیقه
در این عهد حشرات و خزنده‌های کامل و مختلف و پرندگان و اولین حیوانات پستان دار ظهور نمودند.		
۴ - عهد سوم	(تخمیناً ۳ میلیون سال)	۴۳ دقیقه
در این عهد حیوانات پستان دار تکامل یافتند و با احتمال قوی شعبه‌ای از میمونها ظهور یافتند که اولین نمونه نوع کامل را باید در آنها دید.		
۵ - عهد چهارم	(تخمیناً ۲۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ سال)	۲ دقیقه
در این عهد نوع انسانی تکامل یافته و در تمام روی زمین منتشر گردید و نفوذ وی تأثیرات بزرگی در سایر موجودات یعنی گیاه و حیوانات بخشید. این عهد را (که بعقیده عموم علمای وصف الارض طول آن کمتر از صد هزار سال نیست) بدو قسمت مینمایند: عهد طوفان و عهد پس از طوفان که موسوم است بعهد فرونشینی و رسوب.		

ظهور و وجود حیوانات نباتی در عهد ابتدائی و حیوانات کامله الاعضاء و انسان در عهدهای متعاقب عموماً از روی آثار و استخوانها و آنچه بزبانهای فرنگی «فسیل» مینامند معلوم شده و «فسیل» عبارت است از اینکه بمناسبت طوفان یا سیل یا رسوب و ته نشینی خاک و شن و یا بمناسبت دیگر گیاه یا حیوانی در میان مرسوبات گیر میناید و همانجا مماند و بعدها بمرور زمان وقتیکه مرسوبات سنگ میشود اثر آن گیاه یا حیوان در آن سنگ مماند و اکنون خیلی از این «فسیله‌ها» در دست است و اغلب حیوانات غریب و عجیب و عظیم الجثه‌ای دیده میشود که در اعصار قدیمه وجود داشته‌اند و امروز دیگر جنس آنها بکلی مفقود و نابود شده است.

تحقیقات فوق از معتبرترین مآخذ حاوی تحقیقات اخیر علمای بزرگ مانند ایزنس هیکل (۱) و یوهانس والتر (۲) استخراج شد  
فرنگی مآب

### شرقی:

مقدار «گفتار در اینکه مقدار تمام زمان از اول آن تا آخر آن و از ابتدای آن تا انتهای آن چقدر است: گذشتگان از اهل علم (۱) در این زمان! باب اختلاف کرده‌اند. پس بعضی گفته‌اند که مقدار همه آن هفت هزار سال است و بعضی دیگر گفته مقدار همه آن شش هزار سال است و روایت کرد بنی ابو هشام [از فلان و او از فلان بسلسله سندی که در اصل کتاب ثبت است] که گفت کعب الأحبار گفت که دنیا شش

بودا که ب لقب «ساکامون» معروف است و اسم اصلی او «سید دازاتاگوتلیا» است در حدود سنه ۵۶۰ پیش از میلاد تولد یافته و در حدود سنه ۴۷۸ وفات کرد. ابتدا دین تازه او مثل یک دین دیگر که ناسخ کیش برهمنی هندی باشد بنظر نیامد و مردم تعلیمات او را مانند یک طریقه اخلاقی و مذهبی (مانند تصوف در اسلام) تلقی نموده و باو گرویدند ولی چون بتدریج پیروان زیادی پیدا کرده و مردم بدان گرویدند برهمنان با آن مخالف شدند و میان دین اصلی هندی و آن دین مخالفت در گرفت و اگر چه حقیقه هم دین بودائی تماماً یک دین مستقل نبود و بر روی اساس دین بومی هندی تأسیس شده بود با وجود این بمرور زمان مخالفت آن دو کیش زیادتیر شده و بالأخره بمنزعه کشید و پس از رقابتهای زیاد و متعادی دین بودائی مغلوب و مطرود شده و در قرن هفتم هجری بکلی در هند خاموش شد و بجز عدّه قلیلی که در دکن و اطراف آن باقی است دیگر پیروی در مرکز بومی خود ندارد و مهاجرین هندی اغلب بمملکت نپال رفتند. از قدیم الاّیام مذهب بودائی در مشرق و مغرب هند انتشار یافت و حتی در بعضی ممالک بدرجه دین رسمی رسید. در افغانستان و ترکستان خیلی پایه آن محکم شده بود و مخصوصاً در مملکت «باختری و یونان» قدیم انتشار عمومی داشت. در جزیره سرنديب (سیلون) و از آنجا در حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در بوزما منتشر شد که اکنون در مملکت اخیر قریب به ۱۰۰۰۰۰ نفر متدین بآن دین است. در سنه ۱۷ هجری در مملکت سیام انتشار گرفت و در همان قرن نیز اولین مبلغین این دین از هند جنوبی بجزیره جاوه رفتند. در سنه ۶۵ میلادی در چین داخل شد و در قرن ششم مسیحی از چین بژاپن رفت و کمی بعد از آن تاریخ در مملکت تبت که امروزه مرکز روحانی آن دین شده داخل شد. مذهب مغولها و قالموقهای وُلگای سفلی نیز بودائی است و فعلاً مذهب بودائی از جزیره سیلون در جنوب تا دریاچه بایگال در شمال و از کوه قفقاز در مغرب تا مملکت ژاپن در مشرق انتشار عظیم دارد و جزیره سیلون و مملکت تبت و مغولستان و بعضی ولایات در دامنه کوه همالایا تماماً بودائی است و در ژاپن هم مذهب غالب است و رئیس کلّ این مذهب «دالی لاما» در شهر لاسا از بلاد تبت مقیم است.

\* \* \*

یکی از مذاهب غریبه دنیا مذهب یزیدی است که در میان فرنگها بشیطان پرست معروفند. این مذهب هم عجیبترین مذاهب دنیای تاریخی و هم بسیار هوس انگیز است. یزیدها قومی هستند از پنجاه الی صد هزار نفر که در کردستان عثمانی در نزدیکی موصل در سلسله کوههای مغربی آن شهر در خاک سنجان ساکنند. حوزه سکناي آنها در وسط صحرای ریگراری است که از یک طرف تا رود فرات و از طرف دیگر بچراگاههای میان تپه‌های سبز

یزیدها یا  
پستندگان  
شیطان

کردستان تمتد است. پیش از همه باید بگوئیم که این جماعت اگر چه در میان کُردها زندگی میکنند یک قوم و ملت جداگانه بوده و زبانشان شبیه بکردی است ولی مذهبشان اسلام نیست و بلکه در جزو ملل غیر مسلم مانند مسیحی و یهودی محسوب میشوند. اسم «یزیدی» که بانها داده میشود معلوم نیست از چه ماده است و بهر حال از یزید بن معاویه یا شهر یزد و یزدخواست (چنانکه بعضی گمان کرده‌اند) نیست. بنا بعقیده مسلمانانی که همسایهای یزیدها هستند این نام از اسم یک شیخ قدیم این طایفه که یزید نام داشت بعمل آمده و بعقیده جمعی دیگر این لفظ از کلمه «ایزد» فارسی میآید و مذهب آنها ارتباط زیادی با دین قدیم ایرانی دارد. مؤید این عقیده ثانی شباهتهای زیادی است که میان رسوم و آئین آن مذهب امروزه و کیش آتش پرستی قدیم موجود است. در ولایت خودشان مسلمین و مسیحیها بانها اسم «دوشیم» میدهند. یزیدها بسیار طرف آزار و زجر و سختگیری از طرف کردها و ترکها هستند و بقدری بر آنها و بردن آنها زحمت و ظلم وارد آمده و معروض تعصب و وحشیانه اطرافهای خود و حکومت شده‌اند که با آنکه در هشتاد سال پیش نفوس آنها به ۲۰۰،۰۰۰ نفر تخمین شده بود امروز نصف آن عدّه هم نمانده و آنچه هم مانده بنهایت تقیه و مظلومیت زندگی میکنند و مقداری از آنها در ایالت اروان (ارمنستان) و حوالی قلیس (گرجستان) مسکن گزیده و از عدالت روسی بهره‌مند شده‌اند<sup>(۱)</sup>. اندکی هم از یزیدها گویا در ایران (ظاهراً در صفحات ماکو) هستند. کردها دشمن بی امان این طایفه هستند.

ترتیبات اجتماعی و سیاسی این قوم چنانست که یک رئیس عشیرت دارند که «امیر» نامیده میشود و امور طایفه را اداره کرده واسطه میان آنها و دولت عثمانی است. یک رئیس مذهبی هم دارند که «شیخ المشایخ» نامیده میشود و در شیخان منزل دارد. این مقام مذهبی اغلب ارثی است ولی گاهی هم میشود که یک رئیس روحانی تازه انتخاب میکنند. در خصوص امور روحانی درجاتی هست یعنی چهار طبقه بترتیب هستند که روحانیان این قومند: پیرها- شیخها- قوالها- فقیرها. یک مقام مقدس و مرکز روحانی و عبادتگاه دارند که مزار «شیخ آدی» قبر امام یا مؤسس دینشان میباشد. متولیان مزار که «ناظر» نام دارند از طبقه «شیخها» هستند که بنا بگفته منانث<sup>(۲)</sup> آتش مقدس را روشن نگاه میدارند و بواردین طعام و مسکن میدهند. برای مخارج عمومی و مصارف رؤسا و مزار

یک مالیات اختیاری در میان آنها مرسوم است و برای این مقصود در میان خودشان حوزه‌ای را که در آن ساکنند بچندین تقسیمات اداری قسمت کرده‌اند که ربطی بتقسیمات اداری رسمی عثمانی ندارد. این تقسیمات در خطه سنجان و ولایات حلب و خزران و نواحی موصل و شمال ارمنستان واقع است. «قوال»ها تنها موسیقی نواز طایفه هستند و بی

(۱) امروز نیز در مجلس شورای ملی ارمنستان یک نماینده گرد میباشد که حق دارد بزبان کردی نطق نماید و چون کردهای آن صفحات اغلب «یزیدی» هستند باید نیست که نماینده گرد مزبور هم از همان «یزیدی»ها بوده باشد.

J. Menant (۲)

در جسد انسان خوشبخت یا بدبخت یا اسب و گوسفند و سگ می‌آید. آنهایی که بشکل انسان بر میگردند بعد از ماندن ۷۲ سال در عالم ارواح باز می‌آیند.

روی در معبد «شیخ آدی» شکل بر جسته یک ازدها از سنگ دیده میشود. این معبد مرکز روحانی و زیارتگاه و کعبه این طایفه است. باجر<sup>(۱)</sup> اولین فرنگی است که در سنه ۱۲۶۰ این مزار و معبد را دیده و داخل آن شده. شیخ آدی پیغمبر و معبود این طایفه است او را مظهر خدا و مانند حضرت عیسی و پیغمبر مسلمین میدانند.

چنانکه گفتیم یزیدها اسم شیطان را هرگز تلفظ نمیکنند و از او به «ملک طاوس» تعبیر میکنند. آنها مجسمه «ملک طاوس» را که محترمترین اشیاء پیش آنها است دارند که بشکل شمعدان بزرگ و بلند است که در سر آن مجسمه مرغی شیشه بخروس یا طاوس از مس است. از این مجسمه‌ها در معبد «شیخ آدی» چندین عدد محفوظ است و در مواقع جشن عمومی یا اجرای آیین بزرگی در یکی از نواحی از آن «ملک طاوس» ها بطور یک علمی «قوال» ها و «پیر» ها با ترتیبات مخصوصه عجیبی با نجا می‌برند. این علم و مجسمه فقط علامتی است مقدس در میان آنها و خود آن معبود نیست.

یزیدها یک کتاب هم دارند در زبان عربی که «منظومه شیخ آدی» نامیده میشود و دو بار تا بحال بزبانهای فرنگی ترجمه شده. این کتاب اگرچه مختصر است ولی بواسطه خواندن آن انسان بعقاید یزیدها تا اندازه‌ای آشنا میشود.

این طایفه مکرراً و مخصوصاً از هشتاد سال باینطرف معرض جور و آزارها و قتل عامها شده‌اند خصوصاً در دست محمد پاشای کریدی حاکم موصل و بدر خان کرد و نور الله بیگ و کمرشان زیر مظالم طاقت فرسای کردها و عثمانها مثل اغلب اهل مذاهب دیگر خم شده. متها آنکه ملل مسیحی در عثمانی تا اندازه‌ای از دول خارجه حامی داشته‌اند و این قوم بدبخت که اهل کتاب هم نیستند خورشان مباح بوده.

در باب یزیدها خیلی از علما و سیاحین چیز نوشته‌اند و بهتر از همه شرحی است که لایارد<sup>(۲)</sup> انگلیسی کاشف خرابه‌های نینوا و آقای باجر<sup>(۱)</sup> برای ما گذاشته‌اند. بیشتر از مطالب این مقاله از کتاب فرانسوی خاتم منات<sup>(۳)</sup> اقتباس شد. استاد جکسن<sup>(۴)</sup> آمریکائی نیز شرحی در باب یزیدهای تفلیس نوشته.

این دین ظاهراً بنظر خیلی عجیب می‌آید و عبادت شیطان که اغلب بطور طعن و دشنام در شرق استعمال میشود و در اروپا کاتولیکها به «فراماسون» ها (اهل فراموشخانه) این اسناد را میدهند در این مورد حقیقت پیدا کرده است. لکن در عین این تحیر و تعجب اگر درست دقیق و عمیق بشویم و خود را از تأثیر عادت و انس بعضی خیالات مجرد کرده لحظه‌ای نیک بیندیشیم خواهیم دید که در میان خودمان

و ظنهور میزنند و برای امور روحانی در سیر و حرکت میباشند و بدهات دور دست رفته بیچها آئین مذهبی را تعلیم میدهند. هر کدام از این چهار طبقه هم یک لباس مخصوصی دارند.

عادات آنها: زنها حجاب ندارند و در بچهها تعمیم مرسوم است ولی خسته اختیاری است. با مسیحیها غذا میخورند ولی از مسلمین اجتناب میکنند. تعدد زوجات رسم نیست و قانوناً فقط یک زن میشود گرفت ولی رؤسای طایفه اغلب زنهای متعدّد دارند. یزیدها لباس مخصوصی دارند و هم در تن و لباس و هم در منزل بسیار نظیف و تمیز میباشند و همین پاک و پاکیزگی علامت فارقه آنها است با ملل غیر یزیدی آن نواحی. در عروسی و عزای ترتیبات مخصوصی دارند که ذکرش باعث تطویل میشود. زن شوهر مرده سفید میپوشد. جسد مرده را روی بستاره قطب میگذارند. در ماکولات گوشت خوک و کلم و بامیه نمیخورند.

عقاید دینی آنها: تعیین عقاید دینی آنها خیلی مشکل است و خودشان بکلی در این باب در جهل مطلق بوده و چیزی از اصل و تاریخ دین خود نمیدانند. یزیدها بیک خدای بزرگ و مبدأ خیر قائلند که بقول بعضی اسم او «آید» است ولی نه او را پرستش و ستایش و نماز میکنند و نه ابداً از او اسمی می‌برند و از هر مقوله سخنی که بوجود یا صفات او ارتباط و تعلق داشته باشد با کمال شدت احتراز دارند. علاوه بر آن شیطان را نیز تقدیس و ستایش میکنند ولی هیچ وقت اسم او را تلفظ نمیکنند و باندازه‌ای احتراز شدید از ذکر اسم او یا اشاره مختصر بدو دارند که برای تلفظ کننده باعث خطر شدید بوده و موجب آشوب میشود. و حتی از کلماتی که اسم شیطان را ممکن است بخاطر بیاورد اجتناب دارند مثلاً برودخانه بجای «شط» «نهر» گویند و از کلمه «نعل» و «نعلبند» احتراز دارند چه اولی با لفظ «شیطان» و دومی و سومی با کلمه «امن» مختصر شباهت و قرابتی دارند. خود یزیدها در مقابل دیگران منکر پرستش شیطان هستند و گویند فقط شیطان را احترام و تعظیم کرده و او را ملک مغضوبی دانند که باز روزی بمقام اولی خود خواهد برگشت. مذهب یزیدی آثار مهمی از دین قدیم ایرانی دارد. علاوه بر پرستش دو وجود خیر و شر آنها بهفت ملک بزرگوار نیز قائلند که بعد از شیطان مصدر تأثیرات در عالم کون هستند و اسامی آنها جبرائیل و میکائیل و رفائیل و آریل و ددرائیل و اسرافیل و شمکیل است. یزیدها در موقع عبادت روی باقتاب در افق یا بستاره قطب میگردانند. از رنگ کبود دوری میجویند. توریه‌ها خیلی محترم میدانند. انجیل و قرآن را هم قبول دارند ولی نه بآن اندازه. بعقیده آنها چندین دوره خلقت دارد هر کدام بمدت ده هزار سال و فعلاً ما در دوره هفتم هستیم. با خرت و معاد معتقدند و ثواب و عقاب را هم قائلند ولی بعقیده آنها هیچ کس در جهنم مخلّد نیست. ایشان بتناسخ ارواح نیز قائلند و روح مرده نجس خونی و بدی شخصی در دنیا در رجعت (اغلب بعد از هفت سال)

(۱) Badjer (۲) Layard

(۳) J. Menant: Les Yézidiz (Episodes de l'Histoire des «Adorateurs du Diable»). Annales du Musée Guimet. Bibliothèque de Vulgarisation.

A. V. Williams Jackson (۴)

بوده بعدها در ترکیب اسماء ولایات داخل شده مثل طبرستان و ترکستان و غیره.

**دیپیم:** کله ایست اصلاً یونانی ( $\delta\iota\delta\iota\mu\iota\alpha = \text{دیادِما}$ ). همچنین «پاله» که از کله «پاله» ( $\phi\iota\alpha\lambda\eta$ ) میآید. آنکر نیز یونانی الأصل است ولی در یونانی آنکر ( $\acute{\alpha}\gamma\kappa\upsilon\rho\alpha$ ) است. (۱) وجهت افزوده شدن لام درست روشن نیست لکن محتمل است که از یونانی عبری نقل شده (آنجر) و چون در عربی الف و لام داخل کرده و «الآنجر» گفته‌اند شاید باین شکل بفارسی آمده چنانکه این فقره امثله زیاد دارد.

**کالبد:** که در زبان پهلوی «کالپوت» بوده اصلش یونانی است ( $\kappa\alpha\lambda\omicron\pi\acute{o}\delta\iota\omicron\nu$ ) بمعنی قالب و نمونه که خود لفظ «قالب» هم از همان کله است. سیم بمعنی نقره نیز اصلاً از کله یونانی «آسیموس» ( $\acute{\alpha}\sigma\eta\mu\omicron\varsigma$ ) است. همچنین زمرد که از کله یونانی ( $\sigma\mu\acute{\alpha}\rho\alpha\gamma\delta\omicron\varsigma$ ) میآید و سپهر نیز از کله یونانی منقول است که امروز در لغات فرنگی «sphère» از همان کله باقی مانده.

**چلیبا:** اصلاً کله سریانی است که بفارسی منتقل شده و همچنین «کاسه» و «شیدا» و «سیحا» از اصل سریانی هستند.

این تحقیقات بجز فقره اول منقول از کتاب «فقه اللغة بان فارسی» استاد یاول هورن (۲) است که در جزو کتاب آلمانی «اساس زبان شناسی ایرانی» درج شده. اسطرلاب: این کله نیز اصلاً یونانی است (استرولاب) و مرکب است از دو لفظ «آسترون» ( $\acute{\alpha}\sigma\tau\rho\nu$ ) که بمعنی «ستاره» است و یکی از مشتقات فعل «لامباین» ( $\lambda\alpha\mu\beta\acute{\alpha}\nu\epsilon\iota\nu$ ) که بمعنی «گرفتن» است و از اینقرار معنی تحت اللفظی آن «ستاره گیر» میشود.

اسکناس: این کله از کله فرانسوی Assignat آسگنا = آسیئا) بزبان ما آمده که اسم کاغذهای پولی بود که در فرانسه در زمان انقلاب بزرگ نشر و خیلی بی اعتبار شد. کله «منات» نیز از لفظ «مونتا» (Monetta) فرنگی میآید که بمعنی پول مسکوک است.

فرنگی مآب

## شرقی:

طلسم: «عربی نیست و اینکه آن از کله «مساط» قلب شده قول ضعیف بوده و معتبر نیست!!» [شفاء الغلیل، صفحه ۱۴۰]

زنجبیل: «معرب است و بعضی بر آنند که آن عربی است و از عبارت «زناً فی الجبل» یعنی صعود کرد در کوه ساخته شده ولی بعید است!!» [شفاء الغلیل، صفحه ۱۰۰]

سُرادق: «معرب «سراپرده» و بعضی بر آنند که معرب «سه طاق» است!!» [شفاء الغلیل، صفحه ۱۰۰]

بادهنج: «معرب «بادگیر» است!!» [شفاء الغلیل، صفحه ۴۱]

(۱) این کله بزبان لاتینی آنکرا (Ancora) شده و از آنجا بزبانهای اروپائی از قبیل فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و غیره آمده است.  
(۲) Paul Horn

هم خیلی چیزهای عجیبی هست که در غربت کمتر از منهد یزیدی نیست و فقط تعصب چشم و گوش مارا پر کرده مثلاً تمظیم چنگیز و مغول که در این اواخر در ساحل بوسفور و میان تربیت شده‌های (!) عثمانی در حدود اروپا (نه در کوههای کردستان) جاری شده و با یک شوق و ذوقی هر چه تمامتر آن نمونه شقاوت در تاریخ عالم را تقدیس و باستان‌نسل خود بدرت وی افتخار میکنند در عجیبی کمتر از پرستش شیطان و یزید بن معاویه هم نیست. نگارنده این سطور در اسلامبول بگوش خود مکرراً در مجامع ادبای عثمانی از بزرگترین پیشرو نهضت ترک پرستی شنیدم که ذکر اسم چنگیز را با عبارت «صلی الله علیه و آله» مرادف میکرد که اسمی بدان جز جنون ملت پرستی بمعنی و خبط دماغ سیاسی نمیشود داد.

فرنگی مآب

## شرقی:

منهد اسماعیلی: «اسماعیلی نام طایفه‌ای گمراه که آلت اسب را پرستش میکنند.» [غیاث اللغات، طبع بمبئی، صفحه ۴۶]

«یک قومی است در بحر روم شبه بزبان و دارای گسوها و پستانها و ..... و گویند که صیادان آنها را صید میکنند و با آنها مقاربت میکنند ولذتی عظیم در آن یابند که در سایر زنان نیست و بعد آنها را ثانیاً بدریا باز گردانند. و از شیخ ابو العباس الحجازی رحمه الله تعالی حکایت شده که گفت بعضی تجار بمن نقل کرد که یکی از سالها ماهی بزرگی از دریا خارج شد پس گوش او را سوراخ کردند و ریسمان در آن کرده و او را بیرون کشیدند گوشش را باز کرد و از آن یک کنیزک قشنگ و خوشگل سیاه مو و سرخ گونه بیرون آمد که از ناف تا نیمه پاهای او چیزی بود مانند لباس که قبل و دُبر او را میپوشانید پس مردها او را گرفته بخشکی آوردند و او شروع کرد بروی خود سیلی زدن و موی خود را کندن و مانند زنان داد میکشید تا مرد و دوباره در دریا انداختند.» [نقل از المُبَطَّرَف فی کل فنٍ مُسْتَظَرَف لشهاب الدین الألبشی، طبع قاهره، جلد ۲، صفحه ۱۱۴] جامع المقول و المنقول

\* \* \*

فقه اللغة و علم اشتقاق

## غربی:

بیستون: که در کتب جغرافیون عرب «بهستون» ضبط میشد اصلش «بغستان» است مرکب از کله «بغ» که در پهلوی و فرس قدیم بمعنی خدا (و در اصل بمعنی میثرا [مهر] بوده) و «استان» که بمعنی ولایت بوده و معنی ترکیبی آن میشود «محل خدا». — بغ هانست که در فارسی قغ شده (که لهجه خوارزمی است که باء را در فرس قدیم اغلب در خوارزمی بفاء تبدیل میکنند) و «فغفور» یعنی بغفور (پسر خدا) در ترجمه لفظ چینی که بمعنی «پسر آسمان» بیادشاهان چین گفته میشود در فارسی آمده و اسم شهر بغداد نیز مشتق از همین کله «بغ» است. «استان» نیز که ابتدا کله مستقلی بمعنی ولایت کوچک

منظوم و دقیق هر کدام از یک لحاظ پیشرو شاعر طوس بودند. ولی اگر بریشه قدیم و تخم اولی آن درخت تناور که امروز داستان منظوم ایران است بخواهیم برگردیم خیلی عقب تر میتوانیم نگاه کنیم و شاید قرنی پیش از تألیف شاهنامه فردوسی باید برگردیم تا نشو و نمای منظومه داستانی و مخصوصاً مثنوی را دنبال کنیم.

پیش از دقیق که بنا بر آنچه در مقاله راجع بشرح حال او در شماره ۴- کاوه گذشت شاید در حدود سنه ۳۷۰ وفات یافته و حتی شاید پیش از عهد ابو المؤید بلخی که ظاهراً خیلی مقدم بر دقیق است (۱) شعرای دیگر فارسی زبان دست بکار نظم قصص قدیمه ایرانی زده اند و چند نفر از آنها بر ما معلوم است. شاید قدیمترین آنها مسعودی مروزی باشد که تاریخ قدیم ایران و در واقع شاهنامه (۲) را ظاهراً باختصار بشکل مثنوی بنظم فارسی کشیده است ولی تاریخ دقیق زمان او فعلاً بر ما معلوم نیست و بهر حال بنظر نیاید که از اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم متأخرتر باشد. بعد از وی رودکی شاعر مشهور بخارا را میدانیم که چندین منظومه مثنوی داشته و یکی از آنها قطعاً کتاب «کلیله و دمنه» بود که بنا بمیل امیر نصر بن احمد سامانی آنرا (در بحر رمل مستس مقصور) بنظم در آورده و فعلاً اگرچه از نسخه اصلی آن اثری نیست ولی ابیات متفرقه از آن (شاید بالغ بر صد بیت) در کتب متفرقه پیدا میشود (۳) و یکی دیگر باغلب

(۱) پس از نگارش مقاله راجع بشرح حال ابو المؤید در شماره ۲ کاوه ذکری از او و از شاهنامه او در ترجمه فارسی تاریخ طبری بنظر رسید که بسیار اهمیت دارد زیرا که اولاً این کتاب که در سنه ۳۵۲ تألیف شده قدیمترین مأخذیست که ذکر از ابو المؤید بلخی کرده و هم دلیل بر آنست که ابو المؤید مدتی پیش از تاریخ تألیف آن کتاب میزیسته زیرا که بلعی مترجم کتاب درباب او در موقع ذکر پادشاهی یوراسپ (چاپ لکنو، صفحه ۴۰) و شرح عاقبت حال جمشید و اولاد و اعیان او چنین گوید: «و حدیثها و اخبار ایشان بسیار گوید ابو المؤید بلخی بشاهنامه بزرگ» و ثانیاً از این قرض معلوم میشود که حدسی که در مقاله راجع بابو المؤید (در شماره ۲) زده شده دایره بر اینکه وی شاید یکی از مؤلفین شاهنامه معروف ابو منصور بوده صائب نبوده زیرا که آن شاهنامه ظاهراً در سنه ۳۴۶ و بهر صورت بعد از سنه ۳۳۸ (که ابو منصور محمد بن عبد الرزاق از هجرت فراری خود و اقامت اضطراری در ری و آذربایجان بطوس برگشت) تألیف شده و بسیار بعید است که بخارا زده و آن قدر شهرت یافته باشد که بلعی از آن مانند کتاب معروف بعنوان «شاهنامه بزرگ»، سخن برانهد. در یک مقدمه شاهنامه خطی هم که در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است و تفصیلات زیادی علاوه بر مقدمه معروف بایستقری دارد نیز از ابو المؤید بلخی و «شاهنامه بزرگ» او سخن رفته است.

(۲) لفظ «شاهنامه» پیش از آنکه اسم کتاب فارسی بشود مانند شاهنامه ابو المؤید بلخی و شاهنامه ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر و شاهنامه ابو منصور ظاهراً کلمه عامی بوده در فارسی عهد اسلام که بجهت اجتناب از لفظ قدیمی «خدای نامه» که بیشترها بکتاب مجموعه داستانها و تواریخ ایران داده شده بود بهمه آن نوع کتبی که در عربی بعنوان «سیر ملوک الفرس» نامیده میشد داده میشد چنانکه بلعی در مقدمه ترجمه تاریخ طبری ذکر از کتاب «سیر ملوک الفرس» عبد الله ابن المقفع که ترجمه عربی «خدای نامه» پهلوی بود بعنوان «پسر فقعم در شاهنامه بزرگ...» میکند. (۳) علاوه بر ۱۶ بیت از آن کتاب که پاول هورن در مقدمه خود بکتاب «لغت فرس» اسدی طوسی جمع آوری و با اصل «کلیله و دمنه» مطابقت کرده قریب هفت هشت بیت دیگر هم نگارنده بطور در تک کتاب خطی قدیمی فارسی موسوم به

القیوم: [شهر معروف مصر] «حضرت یوسف آنرا برای فرعون ریان بن الولید (۱) در هفتاد روز بنا کرد. چون فرعون بدان نظر کرد از شدت خوش آمد گفت «هذا عملُ الفِ یوم» لهذا به «القیوم» موسوم شد»!! [معجم البلدان و نزهة القلوب]

نهادند: «از بنای نوح علیه السلام است یعنی نوح آنرا بنیان گذاشت و اسم آن «نوح آوند» بود و مخفف شده»!! [معجم البلدان]

چلیبا: «چون باشد بصورت داری چهار گوشه که بعقیده نصاری حضرت عیسی را بر آن کشیدند و صلیب معرب آنست و اصل این لغت در پارسی «چهار پایه» بوده است و چنانکه رسم است راء و لام تبدیل شده اند»!! [فرهنگ انجمن آرای ناصری]

اسطربلاب: «چون لآب [از حکمای یونان] دوا بر فلکی را در سطحی مستوی ساخت هر مس از او سؤال کرد که «مَنْ سَطَرَ هذا» (یعنی کی این را تسطیر کرد) گفت «سَطَرَه لآب» (یعنی آنرا لآب رسم کرد) بدین سبب آنرا اسطربلاب گفتند»!! [جائزه فرهنگ جهانگیری]

صابون: «معروف است. چون عبد الرحمن البونی آنرا اختراع کرد مردم گفتند «أصاب البونی» (یعنی بونی درست پیدا کرد) پس بکثرت استعمال تخفیف یافته «صابون» شد»!!! [فرهنگ شعوری]

خوب شد که فرهنگ شعوری بوده و آلا اگر بی شعور میشد خدای نخواست در لغات دنیا تصرفات جاهلانه میکرد. این نوع شعور برای ما از عهد قدیم خداداد است و نمونه های عجیبی از آن در عهد اخیر دیده شد مخصوصاً در علم لغت. خدارحم کند مرحوم میرزا آقا خان کرمانی!

تحقیقات راجع باشتقاق از بزرگترین مضحکه های علما و لغویون و جغرافیون مشایخ ما است و بعقیده این فحول تمام کلمات موجوده در دنیا از عربی یا فارسی مشتق است و هر اسم عجیب و نا مفهوم از اسماء شهرها و کوهها و اقوام و اشخاص که پیش آمد و معنی آن معلوم نشد منتهی میشود بیک لغت عربی و اگر مناسبتی هم با آن کلمه عربی ندارد جمل قصه درازی بی مزه برای وجه مناسبت مشکل نیست. اگر اسم شهر توکیو یا تخت زاین را میسندند فوراً آنرا با از کلمه «تکبه» در عربی مشتق نموده و اتکی یتکی را صرف کرده یک صیغه ای برای آن درست میکردند و وجه مناسبت را واقع شدن آن شهر در نزدیکی کوهی میدانستند که مثل آن است که آن شهر بدان کوه تکبه کرده و یا تحقیق عمیق فرموده میگفتند فارسی است و در زبان قدیم «توکیو» یعنی «توکی هستی» چه در موقع بنای این شهر شیخی مؤسس بنای آن بوده و ملکی بر او ظاهر شده و گفته «توکی هستی» پس این اسم از آنجا مانده!!

جامع المعقول و المنقول

## مشاهیر شعرای ایران

(۴)

ابو شکور بلخی

در چند شماره گذشته صحبت از فردوسی و شاهنامه او و شعرای دیگری از عهد سامانیان بود که پیشرو فردوسی بودند و زمینه را برای کار شاعر بزرگ و جاودانی ایران حاضر کرده یا راه را باو نشان داده اند. ابو المؤید بلخی مؤلف شاهنامه منثور و یوسف و زلیخای



دلایل و قراین این مدعا اولاً اقباسی است که مشار الیه از اشعار رودکی کرده و بقول مؤلف «کتاب المعجم فی معایر اشعار العجم» یک شعر رودکی را ابو شکور «سلخ» کرده (۱) و سلخ باصطلاح علمای ادبیات نوعی از سرقت است و این فقره قرینه ایست بر تأخر زمان ابو شکور. ثانیاً تصریحی است که عوفی در «اباب الألباب» (۲) بر تاریخ تألیف «آفرین نامه» کرده که ابو شکور آن کتاب را بقول وی در سنه ۳۳۶ بیان رسانیده. ثالثاً جمله ایست که استاد ایته در جزوه «تاریخ ادبیات فارسی» از اجزای کتاب «اساس زبان شناسی ایرانی» (۳) ذکر کرده. علامه مشار الیه گوید که ابو شکور اولین شاعر است که علاوه بر رباعی که پیش از او رایج شده بود منظومه‌های مزدوج که «مثنوی» گویند برداخته (۴) و از آن جمله یک تألیف منظومی است که باسم «کتاب» موسوم بوده و در سنه ۳۳۰ آنرا باتمام رسانیده است (۵).

علاوه بر اینها در یک بیت از مثنویهای او که در «لغت فرس» اسدی طوسی آمده و با حتمال قوی متعلق بیک منظومه داستانی است تاریخ سنه ۳۳۳ ذکر شده و آن بیت این است: «کس آن داستان کس نگفت از فیال ابر سید و سی و سه بود سال (۶)». بنا بر این قراین زمان زندگی و اشتغال بسخن سرائی او تقریباً بدست می‌آید. و شاید خیلی هم بعد از تواریخ مذکوره نزیسته چه اولاً همه شعرای متقدمین و تذکره نویسان که اسم از او برده‌اند ویرا در عداد قضا و با رودکی و امثال آن در یکجا ذکر کرده‌اند. مثلاً منوچهری گوید: «از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی بو شکور بلخی و بو الفتح بستی همکزی (۷)»

و ثانیاً فردوسی بعضی اشعار او را سلخ یا نقل کرده چنانکه این شعر ابوشکور را که گفته: «درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرورا \* همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید (۸)» فردوسی بشکل دیگر آورده و گفته: «درختی که تلخست ویرا سرشت اگر بر نشانی باغ بهشت \* ویر از جوی خلدش بهنگام آب بیخ انگین ریزی و شهد ناب \* سرانجام

(۱) المعجم، صفحه ۴۳۹. (۲) صفحه ۲۱. (۳) Dr. Hermann  
Éthé: Neupersische Literatur in «Grundriß der Iranischen Philologie». Bd. II.  
(۴) این ادعای ایته صحیح نیست زیرا که چنانکه گفته شد ترتیب مثنوی خیلی قبل از ابو شکور رایج بوده است.

(۵) ایته مأخذ این شرح را که درباب ابو شکور ذکر کرده بدست نداده ولی شکی نیست که از روی تذکره‌های خطی فارسی بوده که از روی آنها ایته جزوه‌های چندی درباره شرح حال شعرای معاصر و مقدم بر رودکی را نوشته و در این کتاب که ما این روایت را از آن نقل کردیم همه جا رجوع بآن رساله‌های خود نموده و خلاصه و نتیجه آنها را ذکر کرده و فعلاً آن رساله‌ها دم دست ما نبود.

(۶) لغت فرس، صفحه ۸۹. در فرهنگ و لریس این بیت چنین ضبط شده: «پس این داستان کش بگفت...»

(۷) در این بیت ظاهراً ترتیب تاریخی در اسامی شعرا منظور شده. شهید و رودکی که ترتیب زمانشان معلوم است و ابو الفتح بستی هم قطعاً در زمان بعد از ابو شکور بوده چه بقول «لناب الألباب» شعر ابو شکور را برداشته و بنظم ترجمه برین کرده. (۸) مجمل الفصحاء، صفحه ۶۵.

احتمال «سندباد نامه» بوده (۱) که آن هم در همان وزن و عین همان بحر است. علاوه بر اینها قطعاتی از یک مثنوی رودکی در بحر هزج (مستس مقصور) و دیگری در بحر مقارب بر وزن شاهنامه فردوسی در دست است که فعلاً معلوم نیست از چه منظومه یا کتابی است (۲).

شاعر معروف و بزرگ دیگری (۳) که داستان سرائی منظوم را ترقی داده و ظاهراً چندین داستان بشکل مثنوی بنظم آورده ابو شکور بلخی است که در این مقاله شرح حال او موضوع ما است و با آنکه سرمایه بسیار کم و غیر کافی از حالات و آثار او در دست است می‌خواهیم سعی کنیم که آنچه را که از آن بابت از کتب متفرقه توان بدست آورد در سطور ذیل جمع نمائیم:

### هویت او

اسم این شاعر از هیچ مأخذی برای ما معلوم نیست و فقط مانند ابو المؤید و ابو سلیم و ابو شیب و غیرهم با کسبه خود معروف است و ابو شکور بفتح شین (نه بضم چنانکه بعضی مؤلفین فرنگی ضبط کرده‌اند) اسمی است که در همه مأخذ باین سخنگوی ایرانی داده شده است. در مسقط الرأس او هم اختلافی نیست زیرا اجماعاً او را بنسبت بلخی نام برده‌اند و لهذا در اینکه وی یک همشهری متأخر ابو الحسن شهید و ابو المؤید و جمعی از شعرای قدیم شهر گشتاسپ و هجرتگه زردشت بوده نباید شکی داشته باشیم.

### تاریخ عهد او

تعیین تاریخ دقیق نشأت یا وفات او با مایه‌ای که از آثار یا اخبار او فعلاً در دست است میسر نیست ولی میشود بطور قطع گفت که در اواسط و اواخر نیمه اول قرن چهارم میزیسته و بعد از وفات رودکی (۳۲۹) در حیات بوده و آثار عمده خود را بعد از آن تاریخ نوشته است.

«تحفة الملوك» که اکنون در کتابخانه «موزه برطانی» است و یک نسخه دیگر تازه‌تر از همان کتاب در آیدین موجود است پیدا کردم. و غیر از اینها نیز عده زیادی از ابیات دیگر از رودکی که در وزن و بحر و موضوع تماماً شبیه ابیات سابق الذکر است بطور التقاط از کتب متفرقه و فرهنگها جمع آوری کرده‌ام که محتاج بتدقیق و مقابله با اصل کتاب «کلبه و دمنه» است و تفصیل همه آنها در مقاله راجع به «رودکی» در کاوه بیاید.

(۱) استاد نوید که چند بیت از اشعار رودکی را که در «لغت فرس» اسدی بطور استشهاد آمده تحقیق و بواسطه مطابقت با مأخذ سریان و کتاب الف لیله ثابت کرده که راجع به «سندبادنامه» است.

(۲) تفصیل همه این جزئیات در مقاله‌ای که نگارنده در باب شرح حال رودکی در صد تپه است و در کاوه نشر خواهد شد باستیفای لازم خواهد آمد. — در بعضی فرهنگها کتابی باسم «کتاب دوران آفتاب» برودکی اسناد داده شده.

(۳) در اینکه ابو شکور بلخی از مشاهیر شعرای ایران بوده شکی نیست و مخصوصاً اینکه منوچهری متوفی در سنه ۴۳۲ او را «از حکیمان خراسان» مینامد و عنصر العالی مؤلف قابوسنامه در سنه ۴۷۵ از وی بعبارت «ابو شکور بلخی خویش را بدانش بزرگ در بیی همی ستاید» یاد میکنند دلیل بر شهرت و اهمیت او حتی در یک قرن بعد از زمان خودش می‌باشد.

برابر که راز نکشاید<sup>(۱)</sup> و نیز «زستن و مردنت یکیست مرا غلبکین در چه باز یا چه فراز<sup>(۲)</sup>» و هکذا.

ثالثاً مثل اغلب شعرای معاصر خودش از مسقط الرأس خود خارج شده و بغربت افتاده (شاید در طلب یک حامی) چنانکه از ابیات ذیل استنباط میشود: «گاهی چوغول گرد بیابان روان شوم گاهی چو گوسپندان در غول جای من»<sup>(۳)</sup> و «ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز<sup>(۴)</sup>» مقصود از «شاه جهان» معلوم نیست و شاید نوح بن نصر یا پدر او نصر بن احمد سامانی منظور باشد که ابو شکور در زمان آنها میزیست. استطراداً میخواهیم بگوئیم که از شعر مذکور معلوم میشود که وی در علم و ادب و شعر هم مایه بزرگی داشته و خود علوی مقام خویش در این زمینه متوجه بوده و با وجود این در یک شعر دیگر گوید: «تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم<sup>(۵)</sup>». مخصوصاً مؤلف قابوسنامه او را بستایش اسم میرد و هم اینکه ابو الفتح علی بن محمد عمید بستی کاتب معروف (متولد سنه ۳۶۰ و متوفی سنه ۴۰۱) که خود از فضلا و شعرای بزرگ و معروف بوده و در بیت سابق الکر منوچهری در جزو «حکیمان خراسان» اسمش ذکر شده یک دو بیت فارسی ابو شکور را بنظم عربی ترجمه کرده<sup>(۶)</sup> باز قرینه شهرت و مقام بلند ابو شکور است.

### آثار و اشعار او

از اشعار ابو شکور (که ظاهراً خیلی زیاد هم بوده و بقول ادبا هم کثیر بوده و هم مجید) تا آنجا که نگارنده این سطور اطلاع دارد کمتر چیزی باقی مانده. از کتب مثنوی او که ظاهراً متعدد بوده نسخه‌ای بدست ما نرسیده و فقط از ابیات متفرقه آنها مبلنی دیده میشود. نگارنده ۹ بیت متفرق مثنوی در بحر هزج (مسدس مقصور) و ۹۱ بیت متفرق دیگر باز مثنوی در بحر مقارب از اشعار وی از کتب متفرقه جمع آوری کرده‌ام. غیر از این دو مثنوی ۶۱ بیت متفرق هم در بحور مختلفه (۲۴ اوزان مختلفه) التقاط نموده‌ام که آنچه با محدودی مآخذ در دست من توانسته‌ام بدست بیاورم ۱۶۱ بیت و یک مصرع از این شاعر هزار سال قبل است که گرد آمده و کمک مختصری بشناختن سیاق کلام او و بعضی حالات وی مینماید. این اشعار چنانکه گفتیم در اوزان و بحور مختلف و در مواضع مختلف است. در عشق‌بازی با ترکان (چنانکه رسم ننگین آن زمان بوده)، مدح شراب، شکایت از روزگار و از هجران یار، تغزل، هجو، اندرز و حکمت، مدح و قصه سخن گفته و مخصوصاً مثنویهای او نزدیک بهقین داستان و قصص منظومه بوده یا نظم یکی از کتب قدیمه ایرانیان و داستانهای ملی و مذهبی بوده‌اند چنانکه گوید: «تو از من کنون داستانی شنو برین

گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد» و این تا اندازه‌ای قرینه آن تواند شد که فاصله زمانی کمی میان عهد این دو شاعر نبوده چه این نوع نقل و اقتباسها مشکل است در میان معاصرین یا با کمی تقدم زمانی عمل آید. از ابو شکور بعضی رباعیها هم در دست است<sup>(۱)</sup> و آن نیز در صورت صحیح اسناد اختراع رباعی رودکی قرینه تأخر زمانی ابو شکور است از رودکی.

از همه این قراین شاید بتوان این نتیجه را گرفت که ابوشکوره در اواخر ایام رودکی میزیسته و پس از وی نیز چند سالی زندگی کرده و شاید دوره شهرت و نشر آثارش در میان سنه ۳۲۰ و ۳۴۰ بوده. ولی معلوم است که این فقط حدسی است و چیزی که در آن قطعی باشد فقط قول «باب الألباب» است که تاریخ تألیف «آفرین نامه» را قید کرده و چون ظاهراً ابو شکور بسن پیری هم رسیده بود چنانکه از این شعر او استنباط میشود: «چو بر رویت از پیری افتاد الجوع نینی دگر در دل خویش افروغ<sup>(۲)</sup>» لهذا ممکن است که قبل و بعد از تواریخ مزبوره هم منشأ آثار بوده باشد ولی بهر حال تاریخ حقیقی زمان زندگی و شهرت او نباید خیلی از تواریخ مذکوره در حدس فوق دور باشد.

مثال عجیبی از خلط و غلط کاری متأخرین شرحی است که صاحب «مجمع الفصحاء» درباب ابو شکور مینویسد که در آن از یکطرف ویرا از شهید (متوفی قبل از رودکی) و رودکی (متوفی سنه ۳۲۹) قدیمی‌تر پنداشته و از طرف دیگر «ظهورش» را «در سنه ۳۳۶» گذاشته!

### جزئیات راجع باو

اولاً مشار الیه هم مانند خیلی از شعرای معاصر خودش مداح بوده یعنی علاوه بر منظومه‌های مثنوی خود قصاید مدحیه نیز دارد مثلاً ابیات ذیل که هر کدام از یک قصیده مختلف بوده این مطلب را نشان میدهد. «الاتاماه نو خیده کانست الا تا چون سپ باشد مه بدر<sup>(۳)</sup>» و «چنانکه مرغ هوا پروبال برهنجد تو بر خلاق بر پر مردمی برهنج<sup>(۴)</sup>» و نیز «چودینار یاید مرا یا درم فراز آورم من ز نوک قلم<sup>(۵)</sup>» و «راعی عدل ملک پرور او گرگ را داده منصب نخر از<sup>(۶)</sup>» و «تدرو تا همی اندر خرنده خایه نهد گوزن تا همی از شیر پر کند پستان<sup>(۷)</sup>».

ثانیاً مطابق رسم شعرای عهد خود هجو گوئی هم میکرده چنانکه از این ابیات مستفاد میشود: «ای زهمه مردمی تهی و تهک مردم نزدیک تو چرا باید<sup>(۸)</sup>» و هم «هرزه و مفلاک بی نیاز از تو با تو

(۱) مثلاً «ای گفته من از غم فراوان تو پست شد قامت من ز درد هجران تو سست» ای شسته من از فریب و دستان تو دست خود هیچ کسی بسیرت و سان تو هست» [مجمع الفصحاء].

(۲) مجمع الفرس در ماده «الجوع».

(۳) مجمع الفرس در ماده «خیده».

(۴) لغت اسدی، صفحه ۱۷.

(۵) لغت فرس اسدی، صفحه ۷۲.

(۶) فرهنگ و لرس در ماده «نخر از».

(۷) لغت فرس اسدی، صفحه ۱۹.

(۸) لغت فرس اسدی، صفحه ۶۶.

(۱) لغت فرس، صفحه ۶۴.

(۲) لغت فرس، صفحه ۱۱۰.

(۳) فرهنگ و لرس در ماده «غول».

(۴) المعجم فی معایر اشعار العجم، صفحه ۳۸۳.

(۵) قابوسنامه، صفحه ۳۷.

(۶) باب الألباب، صفحه ۲۱.

داستان بیشتر زین منو<sup>(۱)</sup> و همچنین بیت سابق الذکر «کس آن داستان کس نگفت از فیال . . . . .» این ابیات که ما فعلاً بطور متفرق در دست داریم جزو کدام کتاب او بوده و کتب منظوم و مثنویهای وی درجه باب بوده درست بر ما معلوم نیست جز آنکه «آفرین نامه» اگر از اسم او حکم کنیم ممکن است نظم فارسی یکی از «آفرین» های پهلوی<sup>(۲)</sup> باشد که چند تا از آنها تا امروز باقی است و مانند ادعیه و اوراد است و بعید نیست که این بیت: «بتا روزگاری برآید برین کنم پیش هرکس هزار آفرین» از ابیات آن کتاب بوده باشد. یک بیت از ابیات مثنوی نشانه‌ای از موضوع منظومه‌ای که آن بیت جزو آن بوده میدهد و آن این است: «به افزای خوانند اورا بنام هم از نام و کردار و هم اوستام<sup>(۳)</sup>» و چون «به افزای» (یا برافزای بضبط جمع الفرس و بافزای بضبط فرهنگ انجمن آرا) باغلب احتمال تصحیف «بادافراه» است (که در کتب غربی مانند طبری و غیره و همچنین در «شاهنامه» به آفرید [بهافرید] و در بعضی کتب متأخرین<sup>(۴)</sup> «به آفرین» ضبط شده) که از کلمه «بادافراه» پهلوی و «آنوهی آفریتی» اوستائی می‌آید و نام دختر گشتاسپ و خواهر اسفندیار است که برادر خود را از حبس در دست ارجاسپ در «روئین دز» خلاص کرد و هم اسم چندین اشخاص داستانی یا تاریخی دیگری هم هست مانند بهافرید اشکانی و بهافرید پسر ساسان اول و پدر زرار پدر بابک اول از اجداد اردشیر بابکان لهذا میشود احتمال داد که آن منظومه که این بیت جزو آن بوده راجع بداستان قدیم ایران بوده است.

اشعار مثنوی ابو شکور که در دست است اغلب سهل و ساده و سلیس بوده و شاهد قول «لباب الألباب» است در خصوص «آفرین نامه» که گوید «کتابی مقبول و عبارتی معمول . . . . .» ولی با وجود این اغلب شامل بعضی لغات قدیمی است که آثار پازندی در آنها نمودار است و همچنین در یک بیتی<sup>(۵)</sup> کلمه «فغ» را بمعنی بت استعمال میکند که لغت خوارزمی است (و بزبان پهلوی بیغ بوده) و آن نیز شاید بواسطه نزدیکی خوارزم و بلخ مسقط الرأس شاعر بوده. و دیگر در اشعار ابو شکور کلمه «فیلسوف» مکرر آمده و از قول فیلسوف حرف میزند چنانکه گوید: «بیاید فیلسوفی سخت شیوا که باشد در سخن گفتن توانا<sup>(۶)</sup>» و «جان و روان یکیست بز نزدیک فیلسوف وز چه ز راه نام دو آید»

روان و جان<sup>(۱)</sup> و «چه بیند بدین اندرون ژرف بین چه گوی تو ای فیلسوف اندرین<sup>(۲)</sup>». یک نکته دیگر هم (چنانکه در مقاله راجع به «دقیقی» در شماره ۴-ه کاوه بدان اشاره شد) که ابتدا استاد تولد که متوجه آن گشته آنست که در اشعار باقیه از ابو شکور بر وزن و بحر مقارب بعضی ابیاتی هستند که درست اسم شعر رزمی بدانها توان داد و میشود تخم رزم سرائی شاهنامه فردوسی را در آنها دید. از آنجمله تولد که دو بیت ذیل را ذکر کرده «ز زر بر نهاده بسر مغفری ز یولاد کرده بر بگتری<sup>(۳)</sup>» و «یکی زشت روی بد آغار بود توگوئی ب مردم گری مار بود<sup>(۴)</sup>». نگارنده بچندین بیت دیگر نیز هم شبیه باشعار رزمی در اشعار این شاعر بر خوردم مثلاً «بدانگه که گیرد جهان گرد و میغ گل پشت چو گانت<sup>(۵)</sup> گیرد ستیغ<sup>(۶)</sup>» و «سری بی تن و پهن گشته بگرز تی بی سر افکنده بر خاک برز<sup>(۷)</sup>» و «منش باید از مرد چون سرو راست اگر برز و بالاندارد رواست<sup>(۸)</sup>» و «یکی دزبرو هست پر خاشجو کرو هست شیر زیان را خدو<sup>(۹)</sup>» و هكذا چندین بیت دیگر که محض اختصار از ذکر آنها صرف نظر شد. در خیلی از اشعار مثنوی ابو شکور شباهت تامی باشعار «شاهنامه» فردوسی موجود است که میشود گفت قطعاً فردوسی منظومه‌های ابو شکور را خوب خوانده بود مثلاً ابو شکور گوید: «بشکرده برید ز ترا گلو تفو بر چنان ناشکیا تفو<sup>(۱۰)</sup>» و «زدن مرد را چوب بر تارخویش به از باز گشتن ز گفتار خویش<sup>(۱۱)</sup>» و «ز دانا شنیدم که بیان شکن زن جاف جافست بل کم ز زن<sup>(۱۲)</sup>» و «پرد رخس از دیدن برز او کفد چرخ از هیبت گرز او<sup>(۱۳)</sup>» و «کشاورز و آهنگر و پای باف چو بیکار باشند سرشان بکاف<sup>(۱۴)</sup>» که همه این ابیات را میشود در شاهنامه نظیر پیدا کرد. اغلب ابیات مثنوی که از ابو شکور باقی مانده متفرق است یعنی متصل بهمیدگر نیست مگر ابیات ذیل که از یک منظومه و پشت سر همدیگر بوده‌اند: «پریمچره فرزند دارد یکی کزو شوخ ترکم بود کودکی \* مراورا خوردنی و تیارنی بشوخیش اندر جهان یارنی \* شد آمدش بینم سوی زرگران هماره ستوهند ازو دل گران \* بخواند آنگهی زرگردندرا ز همسایگان [هم] تی چندرا<sup>(۱۵)</sup>» و همچنین پنج بیت دیگر مذکور در «جمع الفصحاء» که ابیات سابق الذکر «درختی که تلخشی بود گوهرها . . . . . الخ» از آنجمله است. علاوه بر این بعضی ابیات متفرقه که در وزن و قافیه و گاهی

(۱) لغت فرس، صفحه ۹۶. (۲) لغت فرس، صفحه ۵۹. (۳) مجمع الفرس، در ماده بگتر. (۴) مجمع الفرس، در ماده آغار. (۵) در مجمع الفرس اینطور ضبط شده «سر نوک رمخ تو . . . . .». (۶) فرهنگ و لرس، در ماده گل. (۷) لغت فرس، صفحه ۳۸. (۸) مجمع الفرس، در ماده برز. (۹) فرهنگ و لرس در ماده «دزبرو». (۱۰) لغت فرس، صفحه ۱۱۲. (۱۱) مجمع الفرس، در ماده تار. (۱۲) مجمع الفرس، در ماده جاف جاف. (۱۳) فرهنگ و لرس در ماده گفیدن - در «مجمع الفرس» «پرد روحش» و «کفد مغزش» ضبط شده. (۱۴) مجمع الفرس، در ماده پای باف. (۱۵) لغت فرس، صفحه ۲۹.

(۱) فرهنگ و لرس در ماده «نویدن».  
 (۲) آفرین در زبان فارسی قدیم بمعنی دعا و ثنای منهدی است در حق کسی و نفرین (که اصلاً نا آفرین بوده) ضد اوست.  
 (۳) لغت فرس اسدی، صفحه ۸۹.  
 (۴) برهان قاطع و مجمع الفرس و فرهنگ انجمن آرا.  
 (۵) قفقور بودم و قغ پیش من قغ رفت و من بنامدم ققواره (فرهنگ و لرس در ماده ققواره).  
 (۶) فرهنگ و لرس در ماده «شیوا».

در مطلب هم تماماً مثل هم است و قبیکه پشت سر همدیگر گذاشته میشود باحتمال قوی جزوی از اجزای یک قصیده محسوب توان کرد.

این بود نظر مختصری بتاریخ و حال این شاعر بزرگ که درست هزار سال قمری پیش ازین در وطن گشتاسب و هجرتگاه زردشت رایت باند زبان پاک فارسی را بر افراشته بود و حاجت بذکر نیست که با وسایل محدود که نگارنده دسترس بدان داشته تتبع کاملتر بیش از این مشکل بود و امید است دیگر ادبای فرنگ و ایران دنباله این تتبع را گرفته و تکمیل نمایند. و هم افسوس است که بواسطه تنگی مجال صفحات کاوه درج همه اشعار ابو شکور که بواسطه کاوش زیاد جمع شده ممکن نیست ولی امید واریم بعدها این مقالات راجع بشعرار را بشکل رساله نشر کرده و قدری مفصلتر و جامعتر با درج تمام اشعار نشر کنیم.

محصل

\* \* \*

§§ در شماره ۴ - ۵ کاوه در ضمن مقاله راجع بدقیقی یک غلط فاحش طبع واقع شده که اگر چه سهو مطبعه بودن آن واضح است ولی بواسطه فاحش بودن آن تصحیحش لازم است و آن این است که در صفحه ۱۷ از آن شماره ستون اول، سطر ۱۶ « سنه ۴۸۱ » غلط است و صحیح « سنه ۳۸۱ » است. علاوه بر آن در همان مقاله در صفحه ۱۵، ستون دوم، سطر ۱۵ و ۱۶ در رادّه حواشی تبدیل واقع شده یعنی بایستی بجای رادّه (۵) (۴) چاپ بشود و بجای (۴) (۵).

در همان مقاله در صفحه ۱۷ در حاشیه ستون اول راجع بتلقیب ابو المظفر چغانی به « فخر الدوله » از طرف جناب میرزا محمد خان گفته شده که مأخذش معلوم نیست. اینک حضرت معظم له مرقوم میدارند که مأخذ ذکر این لقب بعضی اشعار فرخی است مانند آنکه در نسخه خطی دیوان فرخی محفوظ در لندن بیتی را که « چهار مقاله » نظامی در قصیده داغگاه چنین ثبت میکند « میرعادل بو المظفر شاه با بیوستگان » چنین دارد « فخر دولت بو المظفر . . . » و همچنین در جزو قصیده دیگر او که مطلعش این است: « با کاروان حله برقم بیستان » در همان نسخه خطی دیوان این بیت در اواخر قصیده آمده: « ای شاه شاهزاده [و] شاهی بتو بزرگ فرخنده فخر دولت و دولت بتو جوان » و علاوه در دیوان فرخی خطی و چاپی در عنوان قصیده نوشته شده « قصیده در مدح فخر الدوله ابو المظفر ».

§§ در شماره گذشته (۷) نیز دو فقره خطای کوچک واقع شده که باصلاحش مبادرت میکنیم؛ اولاً راجع بصفحه ۸، ستون اول، لقب میرزا ملکم خان ناظم الملک نبوده و ابتدا ناظم الدوله و بعدها نظام الدوله بود. ثانیاً راجع بصفحه ۲، ستون دوم، شبلی شبلی ظاهرآ مصری قبطی نبوده و از اهل سوریه (شامات) بوده است.

## محصلین ایرانی در آلمان

در شماره ۴ - ۵ از کاوه شرحی راجع به « انجمن مواظبت محصلین ایرانی در آلمان (۱) » نوشته شده و اینک بعضی مطالب جدید راجع بامور محصلین ایرانی در این شماره علاوه میکنیم:

§§ جمعی از محصلین ایرانی بواسطه آنکه کسی را ندارند که از آنها نگاهداری کند و یا اولیای آنها فقیرند و یا بهر صورت مددی نمیکند و وجهی برای زندگانی آنها نمیرسانند و مددی هم که در این مملکت بآنها میرسید منقطع شده در سختی هستند و بیم آنست که اگر از محلی مددی

نرسد رشته تحصیلانشان گسیخته گردد در صورتیکه اغلب آنها خیلی خوب تحصیل میکنند و بسیار کوشش دارند و بقناعت زندگی میکنند. برای چهار پنج نفر از محصلین از ایران از طرف اولیای آنها مخارج میرسد ولی قریب ده نفر دیگر هستند که حالشان چنان بود که گفته شد. اگر اولیای دولت ایران و وزارت علوم در طهران که ظاهراً این سالهای اخیر اهتمامی جدی در نشر تعلیم دارند و بدین نکته نیز ملتفتند که مخصوصاً تحصیلات در فرنگ یکی از اولین لوازم ترقی مملکت ما است همتی بفرمایند که مددی باین اطفال بکنند بسیار بجا و مناسب خواهد بود و باین ترتیب رشته تحصیلات ایشان که در راه تکمیل آن اینهمه زحمت کشیده اند گسیخته نمیشود. لکن این نوع کارها مخصوص و منحصر بدولت نباید باشد بلکه اشخاص مرفه الحال ایران نیز باید از راه احسان در این کارها کمکی کنند و در راه علم و معرفت یک عُشر آنچه را که پدران ایشان بعنوان خیرات و مبرات و ثلث و وقف و مال امام و هزار انواع دیگر مخارج مذهبی صرف میکردند بذل نمایند. واقعاً حالا در میان متمولین ایران ترتیب عجیبی پیش آمده و اغلب بعد از دخول در دوره تجدد (۱) نه دیناری از بابت زکوة و خمس و وصیت و ثلث و زیارت و حجّ و روضه خوانی و بنای مساجد و مال امام و وجوه بر پرداخته و نه در راه مدارس و مریضخانه و طبع و نشر کتب و اعانت بر محصلین یک پول سیاهی بکشکول ملت میاندازند. نه طریقه تدبیر قدیمی را معمول میدارند و نه تکالیف تمدن جدید را و بکلی خود را از این بابها راحت کرده یک قاز در راه مقصود وجدانی و اخروی خرج نمیکند.

ما از ایرانیان مرفه الحال استمداد کرده و متنی هستیم برای محصلین ایرانی فرنگ و مخصوصاً این عده که در آلمان مشغول تحصیلند در راه آخرت یا مقصد مقدس خودشان کمکی بنمایند.

§§ یکی از امور قابل تقدیس و تمجید و شایان عبرت و سرمشق که واقعاً در قلوب حساس تأثیر عمیق میکند آنست که یکی از هم نژادان بهدین و پاک و هموطنان قدیم پاکیزه سرشت ما که نیاکانش از جور و آزار برادران ملی خود که کیش تازه گرفته بودند جلای وطن اختیار کردند بواسطه حبّ وطن اصلی بخمال آن افتاده که اعانتی بمحصلین ایرانی بکنند. این جوانمرد بلند همت و یزدانی خوی آقای فیروز خراکات پاریسی هندی است که فعلاً در هندوستان گویا در سلک نظام است و جدی پیش در انگلستان محصل بوده و پیش علامه معظم و استاد محترم جناب استاد پرون که نام مبارکش در قلب هر ایرانی جای دارد قدری زبان فارسی آموخته و نفس مسیحائی آن یگانه وجود بزرگوار در او تأثیر خود را بخشیده و اینک که در هند خدمتی دارد با آنکه رفاه حال ندارد و متمول نیست از هان معیشت خود پس انداز کرده و بتدریج مبلنی پیش استاد عالمقصدار فرستاده و خواهش کرده که بیکی از محصلین ایرانی که نیکو کردار و وطن پرست و فقیر باشد و خود استاد صلاح بدانند

§§ یکی از اتفاقات بسیار ناگوار و تأسف انگیز فوت یک جوان محصل ایرانی بود که با شوق مفروطی که بعلم داشت و سعی وافری که برای فراگرفتن حقایق علمیه و تکمیل تحصیل خود میگماشت بواسطه قضای ناگهانی قربان راه علم شد. مقصود حسین آقای علوی فرزند کهنتر جناب حاجی سید محمد تاجر طهرانی است. این جوان علم دوست و باهوش و ساعی که در شهر مونسیر از بلاد آلمان در دارالفنون آنجا در رشته علم کیمیا تحصیل میکرد و دو سه ماه پیش باقی نمانده بود که تحصیل خود را پایان برساند بواسطه انفجاریکه در موقع تجربه علمی در سر درس واقع شده و باعث اتلاف نه نفر جوان محصل و مجروحی قریب بیست نفر جوان دیگر گردید جان عزیز خود را در راه علم و حقیقت باخت. در موقع تجربه که در ساعت هشت صبح واقع شد وی در صف اول محصلین بود و بواسطه یک قطعه فلزی که پیشانی او خورد فوراً حسن خود را گم کرده و پس از یک ساعت وفات کرد.

این فقره موجب تأسف عظیم تمام آنها که مشارالیه را میشناختند گشته و مخصوصاً چون اینرا بخاطر یاوریم که ایران چه اندازه محتاج این علم شریف است که خیلی کم کسی ماهر در آن فن دارد و این جوان نازنین چقدر خوب تحصیل کرده و سعی نموده بود تأسف هر ایرانی علم دوست مضاعف میشود. این واقعه باعث صحت زیاد در جرید آلمان شده و علاوه بر اظهار تعزیت از طرف رئیس دارالفنون مونسیر و سایر معتمدین آنجا مخصوصاً جناب رئیس جمهوری آلمان شخصاً بوزیر مختار ایران در اینجا شفاهاً اظهار تأسف از این قضیه فرموده و تلگراف تعزیتی توسط ایشان بوالدین آن مرحوم در ایران نخابره فرمودند دارالفنون مونسیر به «انجمن مواظبت محصلین ایرانی» شرحی کتبی در تأسف از فوت چنین جوان ساعی و محبوب نوشته خواهش کردند بوالدین او در ایران تعزیت رئیس دارالفنون ابلاغ شود. بتجرد وصول خبر اسفناک برادر بزرگ آن مرحوم و جمعی از ایرانیان عازم آن شهر شده و در تشییع جنازه و مراسم تدفین بسیار باشکوهی که از جانب شهر و دارالفنون بعمل آمد حضور بهم رسانیدند. خداوند بوالدین و سایر کسان او صبر عطا فرماید.

## مطالب راجع باداره

۱ - نظر بگرانی زیاد در اجرت طبع و همه چیز و ترقی فوق العاده قیمت طبع که قریب چهار برابر نسبت بسال قبل شده اداره کاوه مجبور است از این شماره (شماره ۸) ببعده قیمت اشتراک سالیانه را در ایران قدری ترقی داده و سه تومان قرار بدهد. معلوم است که برای اشخاصی که تا وصول این شماره بدست آنها وجه اشتراک را بقرار سابق (دو تومان) پرداخته اند روزنامه تا آخر امسال (یعنی شماره ۱۲) فرستاده میشود بدون آنکه اضافه قیمت مطالبه شود ولی برای اشخاصی که تا وصول این شماره وجه اشتراک را هنوز پرداخته اند یا بعد از آن تاریخ قبول اشتراک کنند قیمت اشتراک سه تومان پول ایران است. (در خارج از ایران همه جا یک لیره انگلیسی و در آلمان ۶۰ مارک است).

۲ - قیمت اشتراک روزنامه چنانکه در سرلوحه آن نیز تصریح شده در ایران فقط با پول ایران دریافت میشود نه با فرانک و لیره. و لیره انگلیسی که نوشته شده برای ممالک خارجه غیر آلمان و ایران است. منتها آنکه هرکسی میتواند قرض خود را که با پول ایران است بظن روز تبدیل بلیره انگلیسی یا فرانک سوئیس و غیره کرده برات لیره و فرانک معادل همان پول ایران برای ما بفرستد. این اخطار اگرچه توضیح واضحات است بواسطه کج فهمیهای عجیبی که واقع شد لازم دانسته شد.

۳ - پول را میشود باداره کاوه رسانید باین ترتیب که برات لیره حواله لندن بسم اداره کاوه از بانک شاهنشاهی گرفته و در لقه کاغذ سفارشی بعنوان ما فرستاده شود

بدهند. جناب ایشان هم کاغذی باقای تقی زاده که سمت ریاست ایرانی (۱) «انجمن مواظبت محصلین ایرانی در آلمان» را دارند مرقوم داشته و نوشتند که چون فعلاً در انگلستان محصل ایرانی کم و در میانشان فقیر نیست بنظر ایشان رسیده که شاید در آلمان از این نوع محصلین ایرانی باشند و این وجه را بتوان باو رسانید. جواب داده شد که در اینجا فعلاً چند نفر محصل ایرانی است که در حال عسرت هستند و ممکن است وجه مزبور میانه ایشان تقسیم شود. استاد معظم این تکلیف را قبول فرموده و چنین مرقوم داشتند:

«در باره تقسیم وجهی که آن به دین حقیقی آقای فیروزخرکات از برای اعانت فقراء مستحقین ایرانی بتوسط مخلص فرستاده است رأی آن دوست را بسیار استصواب میکنم. بهر حال تقسیم آنرا در عهده انجمن مواظبت میگذارم که کمال اطمینان بر حسن رأی و انصاف ایشان دارم لهذا لثماً براتی از برای شصت لیره میفرستم ..... حقیقه این مطلبی بزرگ است که چنین شخصی که اجداد او هزار سال بیشتر پیش از این از ایران هجرت کردند بواسطه اخلاصی که بدین قدیم ایران داشتند باز هم در فکر آن باشند که چطور فرزندان وطن اصلی خود را اگرچه روی آنرا هیچ ندیده اند اعانت بکنند. زهی همت و انسانیت این زردشتی که مرد متمولی هم نیست بلکه مستخدمی در حکومت هندوستان که در مدتی که اینجا بود چند سال قبل ازین پیش مخلص قدری فارسی خواند و فریفته ایران شد مثل مخلص. چون میدانم که در ایام مشروطه آن دوست گرامی خدمتهای نمایان بزرادشتیها و سایر اهل ذمه در ایران کردید خیلی بجا است که تقسیم این پول در دست شما باشد که گفته اند نکوئی کن و بر آب انداز.»

مابعد از آنکه از جناب فیروز خراکات برادر پاکیزه گوهر خودمان تشکر خالصانه از این همت و احسان و ملت پرستی وی کرده این نمونه انسانیت و همت عالی را پیش انظار مدعیان وطن پرستی در ایران میگذاریم که اگر معنی حقیقی وطن دوستی را دریافته و دانسته اند که امروزه اولین چیز واجب برای مملکت ما که بطور شرم انگیز در قعر مذلت و جهالت است تحصیل علوم است ایشان نیز تأسی باین جوانمرد پاک سرشت بنمایند.

(۱) انجمن دو رئیس دارد و رئیس آلمان آن استاد میتوخ (Professeur Eugen Mittwoch) مستشرق معروف و استاد زبان عربی و حبشی در دار الفنون آلمان و رئیس مدرسه شرقی برلین است.

## هدیه « کاوه » مشترکین

از دوره قدیم کاوه که رو به فرته ۳۵ شماره است در اداره کاوه مقداری موجود است و از آقایان مشترکین (که وجه اشتراک را پرداخته اند) هر کس طالب باشد ممکن است بداره کاوه اطلاع بدهند مجاناً فرستاده خواهند شد فقط آقایان مذکور باید خارج پست و بسته کردن شماره‌های مذکور را از عهده بر آیند که از هر جیب برای داخله آلمان مبلغ ۲۰ مارک و برای خارجه آلمان غیر از ایران معادل نیم لیره انگلیسی و برای ایران یک تومان باید محسوب داشت. و بهر کس که وجه مذکور را مستقیماً بداره و یا بوکلای اداره کاوه (در ایران و اسلامبول و بمبئی و مصر) بپردازد ۳۵ شماره دوره قدیم کاوه در یک یا دو بسته فرستاده خواهد شد. بعضی از شماره‌ها کمتر موجود است و ممکن است فقط باشخصیکه زودتر از دیگران سفارش بدهند برسد ولی اغلب شماره‌ها بقدر کافی هست. برای غیر مشترکین قیمت دوره قدیم کاوه در ایران دو تومان و در آلمان ۴۰ مارک و در سایر ممالک یک لیره انگلیسی است.

§§ در این شماره بواسطه کثرت مندرجات روزنامه جزوه « روابط روس و ایران » درج نشد و در نظر داریم که شماره ۱۰ کاوه را نیز بدون آن جزوه و پر از مطالب دیگر نشر کنیم و در عوض قسمت این دو شماره در شماره ۹ سه جزوه از آن کتاب و فقط چهار صفحه از سایر مطالب ندهیم. این ترتیب محض تحصیل دو سه هفته فراغت در موسم تابستان و امکان استراحت در ماه آینده اتخاذ شد.

## سلسله انتشارات « کاوه »

ایران آلمان  
قران مارک سایر ممالک

### (۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران ..	۱۰	۵۰	نیم لیره انگلیسی
(۲) کشف تلخیص از روی اسناد			
محرمانه انگلیسی در باب ایران	۴	۱۵	دو شیلینگ
(۳) جنایت روس و انگلیس			
نسبت با ایران .....	۱	۳	یک
(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی			
ایران .....	۵	۱۵	سه

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود در ایران طالین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران (خیابان ناصری) رجوع نمایند.

در چاپخانه کاویانی در برلین چاپ شد

و ما آن برات را اینجا وصول میکنیم و یا وجه را بهر وسیله که ممکن است بکتابخانه حاجی علی اکبر و پسران به منجستیر (انگلستان) بحساب اداره کاوه بفرستند و عنوان تجارتخانه مزبور از قرار ذیل است:

Messrs Hadji Ali Akbar & Sons Ltd

109 Portland Street

Manchester (England)

۴ - در باب کتب سلسله انتشارات کاوه طالین میتوانند در طهران بکتابخانه خلخال (خیابان ناصری) و تجارتخانه کاشانی (خیابان ناصری ۱۵۱) رجوع کرده و از آنجا خریداری کنند. قیمت کتب در ضمن اعلان جداگانه درج شده. بکتابفروشها تخفیف داده میشود. اگر کسی مستقیماً از اداره کاوه کتابها را بخواهد فقط در مقابل پول نقد و پیشکی پس از دریافت وجه فرستاده میشود.

۵ - در ابتدای انتشار کاوه (دوره جدید) ما مقداری از نسخه‌های شماره‌های اول را پیش چندین نفر از طالین علم و معرفت فرستاده و خواهش کردیم قبول زحمت این روزنامه را فرموده و وجه اشتراک را از طالین اشتراک گرفته قبض بدهند و جوهر را بما برسانند و چون وصول جواب از آقایان بطول انجامید در شماره ۶ اسامی ایشانرا بعنوان طرف حساب و مرکز رجوعات این اداره بودن اعلان کردیم ولی اخیراً که جواب از آقایان رسید معلوم شد بعضی از ایشان بواسطه کثرت مشاغل نتوانسته‌اند متحمل زحمت کاوه بشوند و بدین ترتیب ما از آقایانی که در طهران اسم داده بودیم فقط با کتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی و آقا میرزا محمود خان پهلوی طرف حساب هستیم و فعلاً ایشانرا بجمعیت امور کاوه و اداری در طهران معرفی میکنیم.

۶ - اگر کسی در سایر ولایات از ادارات تجارتی و آقایان اهل معرفت حاضر شود که امور کاوه را که عبارت از اخذ وجوه اشتراک و دادن قبض و ایصال وجوه بما است قبول نماید خوب است مستقیماً بما مرقوم دارند که اسباب امتنان ما خواهد شد.

۷ - در باب فرستادن پولهای جزئی هم ظاهراً اشکال زیادی نیست و باسانی میشود حتی دو لیره انگلیسی را توسط بانگ شاهنشاهی برات گرفت و فرستاد.

۸ - ما بهیچ وجه میل بیک فروشی روزنامه نداریم و میخواهیم فقط مشترکین سالیانه (نه شش ماهه و سه ماهه) بفرستیم و لهذا پیش کسی هم روزنامه نمیفرستیم که تک فروشی کند. اگر از شماره‌های سابق (از ۱ تا ۶) در پیش وکلای کاوه زیادی مانده باشد میتوانند آنها را بطور تک فروشی بفروش برسانند. در آنصورت قیمت هر شماره ۳ قران خواهد بود.

\* \* \*

۹ - بعضی قواعد املائی کاوه با املائی معمولی فرق دارد مثلاً در کلماتی که آخرش هاء است وقتیکه یاء وحدت و تنکیر یا یاء نسبت بیاید ما در املا مانند رسم معمولی همزه بالای ها نگذاشته بلکه یاء را اظهار میکنیم مثلاً «خانه‌ای خریدیم» و «فلان ساوه‌ای» یعنی اهل ساوه. شرح این مطلب تفصیلاً با دلایل لازمه در شماره‌های ۳۱-۳۲ و ۳۴ از دوره قدیم کاوه درج شده رجوع شود (۱).

(۱) بدلایلی که در شماره ۳۱-۳۲ دوره قدیم کاوه خود اداره در مزیت اظهار یاء وحدت و نسبت درج کرده و استدلالات دیگری که در شماره ۳۴ جناب میرزا محمد خان قزوینی در تأیید آن مدعا آورده‌اند یک نکته دلکش نیز اینجا میخواهیم علاوه بکنیم که یکی از حاضرین آلمان مجلس امتحان مدرسه شرقی برلین در این خصوص اظهار کرد و واقعاً دلیل مؤثری است. در متن عهدنامه ترکمانچای منعقد میان روس و ایران در سنه ۱۲۴۳ در فصل پنجم عهدنامه تجارتی در باب خریداری ملک از طرف اتباع روس چنین ذکر شده: «.....» لهذا اتباع روس علاوه بر حق اجاره مجاز میباشد که خانه برای سکونت و مغازه ..... بحیطه ملکیت در آورند» ولی در ترجمه فرانسوی عهدنامه همزه بالای کلمه «خانه» را که بمعنی وحدت است اجمال کرده و مانند کلمه «خانه» بعبارت «des maisons» ترجمه کرده‌اند و این فقره بعدها موجب بحث و نزاع میان دولتین گشته چه روسها خانهای متعدد ملکیت میکردند و در مقابل شکایت دولت ایران که این فقره برخلاف نص صریح عهدنامه است همه وقت اولیای دولت روس ادعا کرده‌اند که در عهدنامه «خانه» نوشته شده نه «خانه» و آن اسم عام است بدلیل ترجمه فرانسوی آن. مقصود آنکه اگر یاء وحدت مطابق رسم قدیمی نسخه‌های خطی اظهار میشد این نوع اشکالات پیش نیامد.